

پرخاشگری و فرهنگ

نصراله پورافکاری

عضو هیات علمی دانشگاه اصفهان

چکیده

خشونت، یکی از رفتارهای نامطلوبی است که در اکثر جوامع بشری هنوز هم مشاهده می‌شود و مردم از آسیب‌های آن در امان نبوده، از آن رنج می‌برند. در این مقاله هدف، دستیابی به روابط فرهنگ و خشونت می‌باشد، که بدین منظور مسأله از دیدگاه‌های مختلفی مورد نقد و بررسی قرار گرفته و نهایتاً به پذیرش نوع غالب نظریه‌ها یعنی فرهنگ، بستر اولیه خشونت انجام یافته است. برای تحلیل رابطه این دو مقوله از مثالهای مختلفی از جوامع اولیه تا جوامع مدنی امروز، بصورت تطبیقی مورد استفاده قرار گرفته است.

مقدمه

پرخاشگری موضوعی است که ذهن بسیاری از پژوهشگران و محققان علوم اجتماعی جهان را به خود مشغول داشته است. نگرشهای مختلف و اصرار در تبیین عوامل آن، مشاجراتی را نیز در میان صاحب‌نظران سبب گردیده است.

عده‌ای بر این عقیده‌اند که این رفتار نامطلوب، مهار ناشدنی است و ریشه در طبیعت انسانی دارد. عده‌ای دیگر نیز آن را، رفتاری دفاعی فرض کرده و با نگاهی خوشبینانه، مسأله را مورد بررسی قرار داده‌اند. عده‌ای نیز بر فقدان آن به صورت نامطلوب توجه کرده و چنین می‌پندارند که این مسأله در اصل مختص حیوانات است ولی غافل از اینکه در انسان نیز به صورت رقابت، ستیز و جنگ نمایان است.

هدف این بررسی، دستیابی به ریشه بنیادی این رفتار است تا روشن گردد، که چرا حتی سازمانهای بین‌المللی صلح با همه تواناییها قادر به جلوگیری از چهره تقریب شده این رفتار یعنی جنگ نیستند، آیا بشر با تعدیل آن می‌تواند خود را از آسیب‌های احتمالی آن در امان نگه دارد؟

پرسش‌های آغازین

مسأله اینست که چرا انسان به این ستیزه‌جویی تمایل دارد، آیا ریشه این ناآرامی در طبیعت آدمی است یا محیط؟ یا از همه مهمتر، فرهنگ جوامع چه رابطه‌ای می‌تواند با پرخاشگری داشته باشد. برای دستیابی به جوابی در حداقل، ناگزیر هستیم، به نظراتی اندک، در این زمینه توجه نموده، آنگاه سؤال خود را که مربوط به پرخاشگری و رابطه آن با فرهنگ است مورد بررسی قرار دهیم.

تعریف موضوع

تعریف جامع و کاملی از پرخاشگری به عمل نیامده است، لیکن در مجموع عکس‌العملهای رفتاری و تهاجمی احتمالاً "تند و تخریبی است که به وسیله انسان در مواقعی و به سبب‌هایی جهت تحمیل رفتار و عقاید خود اعمال می‌شود.

کوهن^(۱) کوششی در تعریف آن داشته است که علیرغم داشتن انسجام و منطقی بودن، باز علاقه‌مندان به مسأله را قانع نمی‌کند. وی می‌گوید: هرگاه اعضای جامعه در نگهداشت و بزرگداشت هنجارهای خود مبالغه کند، جامعه دستخوش خودمداری گروهی Group egocentrism می‌شود و

در نتیجه هنجارهای فرهنگ خود را مطلق و بی چون و چرا می‌شمارد و یا نسبت به فرهنگ خارجی و حتی نسبت به فرهنگهای فرعی اقلیت‌های جامعه خود، بدبین و بی‌اعتنا می‌شود. چنین کوششی اعضای فرهنگهای فرعی داخلی را به رنج و نومیدی و بالاخره به پرخاشگری می‌کشاند. [۱]

برای آرایه تعریفی جامع از پرخاشگری، که بتواند خواننده را قانع نموده، همچنین خواسته‌های بررسی را تامین نماید، ناگزیر از نگرشی همه جانبه به ویژه به ثوریه‌ها و روش‌شناسی موضوع از ابعاد گوناگون بوده‌ایم تا بتوان با دستیابی به نکات و یا شاخصهای مشترک، آنها را تبیین نموده و نسبت به تعریف آن اقدام نمود.

روانپزشکان و روانشناسان پرخاشگری را به هرگونه رفتاری که هدف آن به قصد آسیب‌دهی انجام گیرد، تعریف کرده‌اند. از این دیدگاه گاهی پرخاشگری معطوف به خود شخص می‌گردد، که ممکن است به صورت ناخودآگاه انجام گیرد. عده‌ای آن را رفتار مشترک انسان و حیران می‌دانند که ریشه در غریزه جنگیدن دارد و معدودی آن را یادگرفتنی می‌دانند و در تعریف، به رفتاری اجتماعی که از جامعه آموخته می‌شود اطلاق می‌کنند و پاره‌ای نیز در تعریف چنین می‌پندارند که اگر پرخاشگری از آسیب‌های مغزی نباشد، احتمالاً شرایط خارجی زندگی، آن را پدید می‌آورد.

با تتبع و کنگاش در ماهیت این برداشتها که از دیدگاههای مختلف صورت گرفته است چنین استنباط می‌گردد که شاخصهای مشترک این تعاریف اکثراً به زندگی مردم و یا عوامل خارجی آن برمی‌گردد، که در این صورت ما را به آنچه در ابتدا فرض کرده‌ایم، نزدیک‌تر می‌نماید. چنین بنظر می‌رسد، شاید بتوان تعریفی را که به عنوان روندی متناسب در دستیابی به تعریفی که از شاخصهای مشترک دیدگاههای مختلف فراهم آمده باشد، ارائه نمود. بنابراین می‌توان گفت پرخاشگری رفتاری است مشترک بین انسان و حیوان، که با توجه به سائقه‌های ویژه‌ای، اکثراً در بطن جامعه و عوامل خارجی، با مکانیزم خاص خود بروز می‌نماید. و اجزای فرهنگ جامعه با تشدید و یا تضعیف آن، از آن بهره‌مند و یا متضرر می‌گردد.

مظاهر و حالت تکمیل شده پرخاشگری همان جنگ است که از ابتدای تاریخ، انسان در جریان آن بوده است، و در اکثر جنگهای قومی، نژادی، عقیدتی و سیاسی این عامل متجلی بوده است. یکی از اعضای آکادمی علوم شوروی به نام کوالسکی M.N.A.Kovalsky می‌گوید: از ۳۶۰۰

سال پیش از میلاد مسیح تا امروز یعنی در مدت بیش از پنج هزار و پانصد سال، بشر فقط ۲۹۲ سال را در صلح و صفا گذارنده است و بقیه این مدت یعنی قریب پنج هزار و دویست سال را در جنگ و ستیز و زدو خورد بوده است. در این مدت ۱۴۳۰۰ پیکار بزرگ و کوچک روی داده است و طی آن شمار افرادی که کشته شده، یا در اثر قحطی و بیماری و آگیردار ناشی از آن جنگ و ستیزها از میان رفته‌اند بالغ بر سه میلیارد و ششصد میلیون (۳۶۰۰۰۰۰۰۰۰) تن بوده است، یعنی نزدیک به کل جمعیت فعلی کره زمین. ^(۱) [۱ ص ۲۵۵]

سوروکین نیز در کتاب «جامعه و فرهنگ پویا» با بررسی تعدادی از کشورهای اروپایی از سال ۵۰۰ مسیحی تا سال ۱۹۲۵ به این نتیجه رسیده است که این کشورها در این مدت بر روی هم دچار ۹۶۷ جنگ بزرگ یا خارجی شده‌اند و هر یک بطور متوسط در هر دو سال به یک جنگ تن در داده‌اند. وی علاوه می‌نماید که ۴۰ درصد سالهای تاریخ اتریش در جنگ گذشته است، که این رقم در تاریخ شوروی ۴۳ در تاریخ فرانسه ۵۰، در تاریخ انگلیس ۵۶ و در مورد تاریخ اسپانی به ۶۷ می‌رسد. [۲]

علی‌رغم ویرانگری بی‌امان خشونت، هدف از این تعاریف محکوم کردن خشونت نیست، زیرا عده‌ای آن را جزو جدایی ناپذیر سرگذشت انسان می‌دانند و حتی عده‌ای به آن با نظر مساعد می‌نگرند. هابز می‌گفت: «پیمانهای بدون شمشیر، الفاظی بیش نیست.» ماثو نیز قدرت را در لوله تفنگ جستجو می‌کرد و انگلس نیز خشونت را به عنوان عامل تسریع و پیشرفت اقتصادی تعریف می‌کرد. و بالاخره فانون نیز در ستایش خشونتگری اظهار می‌دارد که مردم در نهایت در می‌یابند که زندگی، تلاشی پایان ناپذیر است و خشونت نیز عنصری از زندگی است. [۳]

مفاهیم کلیدی

پرخاشگری، ستیزه‌جویی، غریزه ویران‌ساز، شخصیت پرخاشگرانه، اختلالات شخصیتی ضد اجتماعی، ناکامی، فرهنگ، انسان و واقعیت، پاداش، رفتار اجتماعی.

۱. طبق برآورد سازمان ملل متحد جمعیت جهان در نیمه سال ۱۹۹۹ حدود ۶ میلیارد بوده است.

"United Nations, Population prospects 1998 Revision, N. USA."

سابقه تاریخی موضوع

اکثر صاحب نظران و جامعه‌شناسان از گذشته دور، در مطالعات اجتماعی خود از مسأله خشونت دور نبوده و در محورهای مطالعاتی خود آن را در مد نظر داشته‌اند، به ویژه از هنگامی که عده‌ای از جامعه‌شناسان زمینه و بستر مطالعاتی خود را به طرف جنگ معطوف داشته‌اند، اهمیت مسأله دو چندان گردیده است. و امروزه جای پای آن را در تعاریف و بررسی‌های اجتماعی اکثر جامعه‌شناسان و اندیشمندان دیگر می‌توان جستجو کرد.

ورونوف Voronoff که وی را می‌توان از طرفداران کتب مکانیک اجتماعی دانست در تعریف جامعه می‌گوید: «جامعه حاصل جمع و یا حاصلضرب نیروها، جنگ و ستیز اجتماعی و برخورد نیروهاست. حقوق و قدرتهای حقوقی زائیده رابطه متقابل این نیروها با یکدیگر است». «بارسلو Barcelo و هاره Hare» نظرات مشابه و پیچیده‌ای را در همین مضمون عنوان کرده‌اند. یعنی در حقیقت پایه‌های زندگی اجتماعی، انسانها را بر اساس تضاد نیروها و برخورد آنها، که می‌تواند خشونت در بطن آن عمیقاً وجود داشته باشد، عنوان کرده و نهایتاً اظهار می‌دارند که کشمکشهای اجتماعی ره آورد این نیروهاست. [۴]

در نقد این نظریه‌ها باید اظهار داشت که این نظریه‌ها، اصولاً نظریه‌های فراگیر نیستند و هر یک از ابعاد مختلفی، می‌توانند مورد نقد قرار گیرند که در تحلیل بدان پرداخته خواهد شد. داروین نیز در نظریه تاریخ بقای خود «ستیز برای ماندن و سازگاری» را مطرح نموده است که بعضی جامعه‌شناسان نظیر اسپنسر بدان پرداخته‌اند و بعضی نیز حتی همکاری، یاری و یاوروی کردن به یکدیگر را نیز از اثرات ستیز دانسته‌اند. [۴ ص ۶۳]

تحقیقات نووی کف Novicow مبنی بر اینکه ستیز پایان یافتنی نبوده و یک قانون کلی و همیشگی است و یا تحقیقات تارد که معتقد بود جنگ روزی از بین خواهد رفت و یا تحقیقات کوالوسکی، سمنر Sumner، کلر Keller که از دنباله‌روهای تارد بوده‌اند، همگی به علت عدم آزمونهای علمی دراز مدت، قابل تأمل گردیده است. [۴ ص ۲۰۱]

روانپزشکان و روانشناسان نیز در ریشه و بنیاد خشونت و ستیز مطالعات عمیقی را دنبال کرده‌اند که بعضی از آنها هنوز هم مطرح هستند، نظیر نظرات و تحقیقات فروید Freud، کنرادلورنر Lorenz، سادوک و کاپلان B.J.Sadock, H.i.Kaplan و ...

بعدها نیز در مورد آن، بطور کلی در شکل تعمیم یافته آن یعنی جنگ، آنقدر نظراتی ابراز گردیده است که تعداد آنها را می توان بی شمار حساب کرد. اما واقعیت اینست که بسیاری از این تحقیقات فاقد ویژگیهای علمی است و حتی قابل بررسی نیستند. آنچه مسلم است، اینست که جنگ، کمکهای فراوانی به پیشرفت و تکامل انسانها کرده، تأثیرات سودمندی به همراه داشته است. همانگونه که زیانها و خسارات سنگینی را نیز به جوامع تحمیل کرده است. کشمکش و جدال مابین طرفداران این نظریات هنوز هم ادامه دارد. امروزه با پیشرفت های علمی و عملی، این نظریه ها به داوریهای علمی واقع بینانه تری سپرده می شوند.

مبانی نظری

مداخلی بر موضوع

مسئله پرخاشگری اگر چه مسأله ای قدیمی است ولی ابتدا فروید Sigmund Freud با توجه به نظری که در مورد غریزه زندگی Eros^(۱) و غریزه مرگ Thanatos^(۲) ارائه نموده به آن پرداخت. وی می گوید: وقتی تمایلات انسانی به عللی به ناکامی انجامیده و برآورده نگردد، عدم ارضای آنها منجر به پرخاشگری می شود. وی بعدها مسأله جنسیت Gender را نیز به آن عوامل علاوه نموده، اعلام می دارد که در حقیقت بازتاب عدم ارضای غرایز جنسی نیز پرخاشگری است. بهرحال به نظر فروید این دو غریزه پیوسته باهم در پیکارند و چنانچه غریزه مرگ تحت الشعاع قرار گیرد و نتواند در خود شخص به فعالیت پردازد و بوجود خود صدمه بزند روبه خارج می آورد و به صورت تجاوز و پرخاش متوجه اشیاء و اشخاص دیگر می شود و آدمی را به شکستن و کوبیدن و نابود کردن اشیاء و به

۱. Eros غریزه زندگی، فرزند آفرودیت رب النوع زیبایی در اساطیر یونانی، پسر زیبا و آشوبگر است که چشمانی بسته داشته و بدین جهت اعمالش ناسنجیده بوده است. فروید، با توجه به مورد اصطلاحی که افلاطون از این اصطلاح داشته آن را برگزیده است.

(به نقل از آئینه یک پندار، فروید، ترجمه و تحشیه هاشم رضی، انتشارات کاوه تهران، سال ۴۳، ص ۳۷).

۲. Thanatos غریزه مرگ نام دارد و چنین گفته می شود که تمایلات خصمانه حاصل غریزه مرگ است. در افسانه های یونانی نیز خدای مرگ است.

شکار حیوانات و تخفیف، تحقیر، اهانت، ضرب و جرح همنوع و امی دارد. [۵] عده‌ای با قبول عقیده و نظر فروید، انسان را مخلوقی متجاوز و قاتلی بالفطره می‌دانند نظیر دکتر کنراد لورنز Konrad Lorenz که می‌گوید «پرخاشگری قبل از هر چیز، واکنشی در برابر محرکهای بیرونی نیست، بلکه تهییج درون ساختی است که در صدد رها شدن است.» بطور کلی منطق و فرض لورنز آنست که انسان پرخاشجو است، زیرا پرخاشجو خلق شده است. رابطه بین دو نظریه فروید و لورنز پیچیده است. فروید وجود غریزه‌ای ویرانساز را فرض کرده است، فرضی که لورنز بر اساس زیست شناختی، آن را غیر قابل دفاع اعلام می‌کند. و به دنبال لورنز، ویلیام شلدون William. H. Sheldon با نظریه سرشتی خود، رابطه قطعی میان چگونگی ساختمان بدن و رفتار آدمی را غیر قابل تردید می‌داند و در نهایت به یک سری ویژگیهای شخصیتی دست می‌یابد که رفتارهای ویژه‌ای با آنها ارتباط دارد. [۶]

عده‌ای نیز به نظریه فروید و پیروانش با دیده شک می‌نگرند و آن را به گونه‌ای دیگر می‌پندارند و چنین اظهار می‌دارند: تجاوز، کاری غریزی نیست ولی به آسانی قابل اکتساب است و لکادو Volcado معتقد است که مغز انسان تجاوز کاری را می‌آموزد. پس نمی‌توان گفت انسان واجد غریزه قتل و جنایت است. مغز انسانی بطور کامل به وسیله فرهنگ شکل می‌گیرد. او معتقد است که منبع اطلاعات مغز نیز فرهنگی است نه ژنتیکی. [۷] عده‌ای از روانپزشکان، امروزه، در تقسیم بندی شخصیت‌ها، از شخصیت پرخاشگرانه نام می‌برند. مانند بلک بورد Black Bourd که در مطالعات خود در سال ۱۹۷۹ همچنین تیرر Tyrer و Alexander در سال ۱۹۷۹، از شخصیت پرخاشگرانه نام برده‌اند. [۸]

در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ بیولوژی نیز به سبب آنکه در زمینه وراثت گامهای مؤثری برداشته بود، هیجانی دیگر در نتیجه این پیشرفت، ایجاد کرد و بسیاری از زیست شناسان، حتی جامعه شناسان و روانشناسان، اختلافات رفتارهای اجتماعی را به اختلافات موروثی نسبت دادند. لومبروزو و پیروانش بر این عقیده شدند که جنایتکاران، طبیعت جنایی خود را به ارث برده‌اند و می‌توان آنها را به وسیله اندازه سرشان و یا شکل نرمة گوششان از سایرین تمیز داد. (۱)

۱. Casare Lombroso جرم شناس ایتالیایی، که (جنون و بلوغ) را در سال ۱۸۶۴ چاپ کرده است. در کتابش عمر ما " بر رابطه نبوغ

و صفات روانی غیر عادی تأکید می‌ورزد.

طرفداران مکتبهای جغرافیایی نیز مسأله را با محیط جغرافیایی ارتباط می دهند و کلیه عکس‌العملهای خشن، پرخاشگر و آرام انسانها را تابعی از آب و هوا می دانند و معتقدند که خلق و خوی انسانها با محیط جغرافیایی آن رابطه مستقیمی دارد. این مسایل حتی در فرهنگ‌های عامیانه مردم وارد شده است. و چنین اظهار می دارند، در مکانهایی که تغییرات مداوم و بالا و پایین درجه حرارت وجود دارد، مردم آن خشن‌اند و عکس‌العمل شان حالت پرخاشگرانه دارد. ولی در جاهایی که نوسان درجه حرارت کم بوده و دما بین ۲۱-۲۴ سانتیگراد است، انسانها آرام‌اند. البته این نظرات اگرچه در مکانهایی ممکن است مصداق پیدا کند ولی نمی تواند کلیت داشته باشد. بخصوص در صورت وجود این فرضیه‌ها، تربیت اجتماعی به راحتی می تواند همه آنها را تعدیل نماید.^(۱)

روانکاوان نیز فرهنگ را در قالب کنترل کننده تمایلات خصمانه می پندارند، همچنانکه عده‌ای دیگر پرخاشگری را همانند رفتارهای دیگر، مسأله‌ای یادگیری شده، می دانند که می تواند تحت تأثیر عوامل محیطی تقویت شده، رخ نماید.

بطور کلی موضوع را با توجه به نظریات فوق می توان به دو صورت زیر عنوان نمود:

مبانی تئوریکی

الف - چشم اندازهای نظری

۱- نظریه غریزی

در این نظریه پرخاشگری به عنوان یک رفتار غریزی محسوب می گردد. مانند نظریه فروید، که رفتارهای انسان را نتیجه تعامل پیچیده غرایز زندگی و مرگ، و تنش‌های مداوم بین آندو می داند.

۲- نظریه ناکامی

یعنی پرخاشگری از ناکامی‌ها و اکثراً از عوامل اجتماعی ناشی می گردد. این نظریه در سال

۱- جغرافیا و جرم مسأله‌ای است که درباره آن بارها مطالبی عنوان شده است. معمولاً افراد کوهستانی را خشن معرفی کرده‌اند. برای اطلاع بیشتر به تاریخ و جغرافیای لرستان، علی محمد ساکی، مراجعه نمایید.

۱۹۳۹ توسط دالرد Dollard مطرح گردید. طبق این نظریه، پرخاشگری، هنگامی آشکار می‌شود که انسان با محرومیت، از دست دادن اعتبار و حیثیت، عدم موفقیت، و دیگر عواملی که وی را از رسیدن به هدفهای جاری و آرمانی باز می‌دارد، روبرو شود.

۳- نظریه یادگیری اجتماعی

در اینجا پرخاشگری نوعی رفتار اجتماعی آموخته شده تلقی می‌گردد. رفتاری که تقریباً همانند سایر فعالیتها و رفتارهای دیگر، کسب شده و حفظ می‌گردد. طبق نظر باندورا، پرخاشگری، از انگیزه‌های فطری، و از ناکامی‌ها بوجود نمی‌آید، بلکه انسانها، بدان جهت به همدیگر خشونت نشان داده و حمله می‌کنند که از تجربیات گذشته، واکنش پرخاشگری را یاد گرفته‌اند. این عوامل را میتوان در دو گروه عنوان کرد:

الف - نظریات طرفداران مکتب‌های جغرافیایی

ب - نظریه‌های مربوط به تأثیر سروصداها، آلودگی هوا، تراکم جمعیتی و ...

۴- عوامل موقعیتی

نظیر تحریکات جنسی، که پرخاشگری را تشدید می‌نماید. [۶ فصل چهارم]

ب - چهارچوب نظری

بحث ما علیرغم وجود این نظرات در جهتی است که به سادگی نمی‌تواند نظریات غربزه گرایان، زیست‌شناسان، روانکاوان، محیط‌گرایان، نظریه یادگیری و جغرافی دانان و ... را پذیرفته و آن را تأیید نماید. چرا که فرض اصلی مبتنی بر وجود رابطه معنی‌دار مابین پرخاشگری و شرایط و ساختار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی جوامع است. تلاش ما بدنبال یافتن پاسخی به پرسش‌های آغازین در زمینه رابطه‌های موجود فرهنگ و پرخاشگری است.

با توجه به متغیرهای پیش‌بینی شده، بعضی از نظریه‌های فوق اگر چه می‌تواند به نوعی در چهارچوب نظری طرح قرار گیرد، لکن هریک از آنها، به تنهایی توان جوابگویی به چهارچوب انتخابی

ما را ندارند. بهرحال چهارچوب تحقیق، دربردارنده نظرات دالرد است که پرخاشگری را زاییده فرهنگ و ناکامی‌ها می‌داند. جهت تکمیل آن از نظریه‌های یادگیری باندورا و روانکاوی نیز استفاده شده است. روش تحقیق مسأله نیز تحلیلی است، که بر روشهای تطبیقی و علی متکی بوده است.

تحلیلی بر خشونت و فرهنگ

هر فرهنگی دارای ارزشهایی است که طی سالهای متمادی انسجام و قوام یافته است و ویژگیهای خاصی را نیز داراست. بخصوص خرده فرهنگ که در بعد کوچکی می‌تواند نمایانگر مظاهر فرهنگی مکانی، قومی، طبقه‌ای و ... خاص باشد. و در این صورت می‌تواند زمینه‌ای مطلوب برای مطالعات هنجارها و ارزشهای فرهنگی در سطح خرد داشته باشد. اگر ارزشها و هنجارها قابل سنجش باشند، مطالعه و ارزیابی رابطه‌های آن آسان‌تر است، در غیر این صورت پیدا کردن رابط منطقی مابین فرهنگ مردم و بعضی از ویژگیهای انسانی، نظیر پرخاشگری، خشونت و جنگ با مشکلاتی همراه است. مطالعات جهت دار روانشناسان و جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان در گذشته، مانع از مطالعه واقعی بعضی از مسایل گردیده است، و در نتیجه، مطالعاتی که تاکنون در مورد این موضوع صورت گرفته است، چندان عمیق نیست و آنچه به عنوان شاهد آورده می‌شود. اکثراً حاصل مطالعات مردم‌شناسانی است که تحقیقات آنان نسبت به بررسیهای برخی جامعه‌شناسان و روانشناسان با اشکال و نارسایی کمتری روبروست.

اکثر مردم‌شناسان، ضمن مطالعات خود متوجه شدند که در بعضی از اقوام علاقه و روح پرخاشگری و ستیزه‌جویی وجود ندارد، یعنی در ارزشهای فرهنگی آن منطقه جنگ تشویق نشده است. مانند اقوام کوايکر Quakerها^(۱) و نیز سرخ پوستان زونی^(۲) و اسکیموها^(۳). آگ برن می‌نویسد: اسکیموها پرخاشگر و تند نیستند و برای رفع اختلافات خود، شیوه‌های بدیعی را بکار می‌برند و از آن

۱. Quaker نام قبیله‌ای در آمریکا

۲. Zuni سرخ پوستان نواحی جنوب غربی آمریکا، که به سازش و آشتی‌گرایش بیشتری داشته‌اند.

۳. Eskimo ساکنین قطب شمال

جمله، شیوه حل و فصل برخی در اختلافات خانواده‌هاست. اگر یکی از اعضای خانواده از خانواده دیگری آسیبی ببیند، دو خانواده تن به مبارزه دلبذیری می‌دهند. به این معنی که در حضور دیگران به مشاعره می‌پردازند و برنده مشاعره برنده مبارزه است. [۹] مطالعات مردم شناسان و جامعه شناسان نشانگر این است که چینیان باستان نیز مانند زونی‌ها به سازش و آشتی گرایش بیشتر دارند. آرایش‌های گینه جدید نیز افرادی صلح طلب و گریزان از جنگ و ستیز بوده‌اند.

در تحلیل مسئله فوق می‌توان چنین پنداشت که این مساله فرهنگی، ژنتیکی نیز می‌تواند قلمداد گردد. اما باید پذیرفت که نوع غالب آن رفتار، فرهنگی است. چرا که از نظر فرهنگی قابل تحلیل است ولی از نظر ژنتیکی هنوز موفقیت‌های مطلوبی حاصل نشده است.

بندیکت^(۱) نیز سرخ پوستان پوئبلو^(۲) را میانه‌رو، قلمداد کرده و روح جنگجویی را در آنان ضعیف توصیف نموده. راس موسن^(۳) کاشف دانمارکی، وقتی جنگهای دامنه‌دار را برای اسپکیموهای گرثلند شرح می‌دهد، همه آنان به شگفتی افتاده، کسی معنی سخن او را نیافته است و اقوام دیگری مانند ودا Veditaهای سیلان نیز با ستیزه‌جویی گروهی آشنایی ندارند. [۹ ص ۱۴۸] مارکریت مید^(۴) نیز در مطالعات ارزشمند مردم شناسی خود به قبایل آرایش چنین اشاره میکند:

آرایش‌ها ندرتاً به جنگ و ستیز می‌پرداختند، زیرا صدمه زدن به دیگران را بزرگترین گناه می‌پندارند. سؤال می‌شود سبب و انگیزه این مسأله چیست؟ آیا رفتار اینان ناقض غریزه انسانی است؟ و یا چرا اینان چنین اند؟ قبل از اینکه به این سؤال پاسخ داده شود، باید دید چرا دیگران جنگ را انتخاب می‌کنند، آیا نظر لورنز را باید دوباره بررسی کرد؟

آگ برن و نیمکف در این زمینه و در مورد مردمی که روح ستیزه‌جویی در آنان تقویت شده است چنین می‌نگارند:

رفتارهای جمعی در انگلستان و آمریکا معمولاً "با خشونت بسیار همراه است، چه بسا جمعیت‌های فعال، که به کشتار کشیده می‌شوند. رفتارهای جمعی در هر مملکتی متأثر از فرهنگ آن

۲. Pueblo Indians.

۱. Ruth Benedict مردم شناس مشهور آمریکایی

۴. Margaret Mead انسان شناس مشهور آمریکایی

۳. Rasmussen.

جامعه است. فرهنگ جامعه گاهی هنجاری را تقویت و یا تضعیف می‌نماید. مانند آنکه در آمریکا، آلوده و ویران کردن گردشگاهها بخشی از تفریحات جمعی است و در سال ۱۹۴۹ پس از یکی از ایام تعطیل، پارکها و دریاکنارهای شیکاگو را به قدری آلوده کرده بودند که ناگزیر در حدود ۶۰۰ رفتگر به کار مشغول شدند و ۲۲۵ تن زیاله گرد آوردند. [۹ ص ۱۴۸] آلمانی‌ها نیز اصولاً "پرخاشگر و جنگ پرست هستند و از قبایل سرخ پوست ماندان Mandan نیز به عنوان اقوامی پرخاشگر و جنگجو سخن رفته است.

در تحلیل این مسأله باید گفت احساس پرخاشگری و یا آرامش‌طلبی، رفتاری است که از انعکاس اجزای فرهنگ بوجود آمده است. در جامعه‌ای که جنگ و ستیز را گناه می‌دانند، جای پای برای بررسی نظر لورنز و همکاران وی نخواهد بود. به احتمال، علیرغم جنگ‌های قبیله‌ای و خانواده‌ای، بافت خانواده و نظام خویشاوندی در تعدیل جنگ مؤثر بوده است. در جوامعی که برای مالکیت از لحاظ اعتقادات مذهبی چندان ارزش و بهایی داده نشده است، ریشه جنگ بسیار سطحی خواهد بود. قشرها و طبقات هم عاملی در تقویت و تضعیف پرخاشگری بوده است. در بعضی از قشرها، که توتمی و یا سمبلی بر ایشان حاکم است، صلح جای جنگ را می‌گیرد.

عامل دیگری که می‌تواند در ایجاد این رفتار مؤثر باشد، آسیبهای اجتماعی و فرهنگ معیشتی مردم است. اصولاً "عدم امکانات مالی ناکامی‌هایی در افراد ایجاد می‌کند که عکس‌العمل آن در خانواده‌های فقیر، ابتدا به صورت پرخاش و ستیز تجلی پیدا می‌کند. در منطقه زاغه‌ها، سختی‌ها و ناملایمات زندگی یک امری عادی محسوب می‌شود، چه بسا که عامل فقر و دردهای زندگی فضیلت و اعتبار افراد را در جامعه زاغه‌نشین بالا می‌برد. اقدام به اعمال خشونت بار در تصفیه حسابهای شخصی از مظاهر زاغه و محله‌های عقب مانده شهری است.^(۱)

۱. پارک و شاو و مک کی محققان آمریکایی، ثابت کرده‌اند که در مناطق کثیف، همراه با از بین بردن کنترل اجتماعی که به وسیله آنها مردم به رعایت قیود نیز اعتقاد پیدا می‌کنند، اعمال جنایی به شکل طبیعی جلوه می‌کند. به نقل از جامعه‌شناسی انحرافات، مجید مساواتی آذر، انتشارات نوبل، سال ۷۴، ص ۲۳.

شکویی می‌نویسد: از ویژگیهای فرهنگ مناطق حاشیه‌نشین، داشتن علاقه به نیرومندی و خشونت است و در بعضی از مکانها که ازدحام جمعیت بسیار است انسانها پرخاشگر هستند. البته ازدحام باعث پرخاشجویی نیست، بلکه اوضاع اجتماعی، روانشناختی، فرهنگی و اقتصادی، جمعیت بیشتر از اندازه، یعنی تراکم جمعیت در شرایط فقر، سبب فشارهای عصبی و پرخاشگری می‌شود. به عنوان مثال از شهرهای بزرگ هند می‌توان نام برد. [۱۰]

از دیدگاه اقتصادی می‌توان گفت که در شرایط نامطلوب اقتصادی، عواملی نظیر عدم توزیع عادلانه درآمدها و تغییرات مکرر قوانین، سبب بروز پرخاشگری در افراد جامعه می‌شود. تحقیقات کاپلان و سادوک در منطقه مانهاتان نیز با تأیید مسأله، نشان می‌دهد که شیوع اختلالات شخصیت در میان پایین‌ترین طبقات اجتماعی - اقتصادی، سه بار بیشتر از بالاترین طبقه اقتصادی - اجتماعی است. اریک فروم^(۱) با علاقه خاصی پرخاشگری را از ابعاد گوناگون تحقیق کرده است. وی می‌گوید ۳۰ فرهنگ ابتدایی را از دیدگاه پرخاشگری تحلیل کرده‌ام، که از اینها سه فرهنگ توسط بند یکت و ۱۳ فرهنگ به وسیله مید و ۱۵ مورد بوسیله مرداک و یکی نیز به وسیله ترنبول توصیف گردیده است، که از تحلیل کلی آنها به سه نوع جامعه برخورد کرده‌ام.

۱- جامعه اثباتگر زندگی. که آداب و رسوم در حفظ و رشد زندگی مؤثر بوده و دشمنی در حداقل است. جنگ و تنبیه بدنی شدید وجود ندارد و کمتر به رقابت می‌پردازند. مانند سرخ پوستان پوئبلو^(۲) - توداها^(۳) - موبوتوها^(۴) و ...

۲- جامعه پرخاشگر که در آن ویرانگری جنگ و پرخاشگری، رویداد معمولی است. و رقابت عمیقاً وجود دارد. مانند داکوتاهای^(۵) مائوری^(۶) - تاسمانی^(۷) - اینکاها^(۸) و ...

۲- پوئبلو Pueblo، سرخ پوستان آمریکای شمالی

۱- Erik Fromm

۴- Moboto

۳- Tuda

۵- داکوتا. ایالتی است در آمریکا که از قسمت میانی آن رودخانه میسوری عبور می‌کند.

۶- Mauri

۷- Tasmani جزایری که همگی جزء ملل مشترک المنافع استرالیا است.

۸- Incas قبایلی در آمریکای جنوبی که مرکز آنها پرو است.

۳- جامعه ویرانساز، که در آن خشونت و بی رحمی در درون قبیله علیه خود و دیگران وجود دارد، از جنگ شاد می‌شوند. بدخواهی‌های خصوصی رایج است، مانند کواکیوتل‌ها^(۱) - دبوها^(۲) - از تکها^(۳) و ... [۸ ص ۳۵۳]

به طور کلی ماهیت دیدگاه فروم را عوامل فرهنگی یا اجتماعی تشکیل می‌دهد و عوامل زیست‌شناسی در آن نقش تعیین‌کننده ندارد. [۱۱]

تحقیقات و تحلیل‌های جداگانه از فرهنگ‌ها، نشانگر این مسأله است که انسان از احساس‌های گوناگونی برخوردار است، که جهت آنها را روند و چگونگی زندگی انسان مشخص می‌کند. و این روند چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، بازتابی را بوجود می‌آورد، که حاصل آن پرخاشگری است. اما همیشه نتیجه پرخاشگری، جنگ و رفتارهای نامطلوب نیست و حتی در مواقعی می‌تواند در تعالی انسانها سودمند واقع گردد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

آنچه از بررسی نظرات حاصل می‌گردد، اینست که احساس پرخاشگری، با اجزای فرهنگها تحریک شده و سبب ویرانگری و یا سودمندی می‌شود. سبب‌ها و عوامل این تحریکات را، در ابتدا، باید در مجموعه عوامل اقتصادی، اجتماعی و روانی افراد جستجو کرد. ناکامی‌ها، فشارهای اقتصادی، سلطه‌گری، زیر پا گذاشتن و اهانت به مقدسات جامعه‌ای، عقده‌هایی را موجب می‌گردد که این عقده‌ها در مواقع مقتضی به صورت پرخاشگری جلوه می‌کند، و چنانچه فشارهای جامعه افزون گردد سبب جنگ و ستیز می‌گردد. در مجموع می‌توان گفت، پرخاشگری عمیقاً با شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع ارتباط دارد، و چنانچه ابزار و اسباب فرهنگی مطلوبی در اختیار انسانها قرار گیرد، این تنش‌ها به حداقل رسیده و سلامت جامعه تأمین خواهد شد. بطور کلی انسان می‌تواند با پذیرش اخلاق اجتماعی، اوامر دینی، تربیت جمعی، مسأله را تعدیل نماید. اما رژیم‌ها و حکومت‌ها چطور؟

رفتارهای جمعی انسانها در هر حال متأثر از فرهنگ آن جامعه است یعنی فرهنگ یک جامعه می‌تواند هنجاری را تقویت و یا تضعیف نماید، و آرامش طلبی هم در بطن فرهنگ قرار دارد. همانطور که عده‌ای اصولاً "خشونت را گناه می‌دانند، به هر حال آنچه مستفاد می‌گردد این است که ریشه پرخاشگری را باید در اجزای فرهنگ جوامع جستجو کرد. و این همان مسأله‌ای است که در تحلیل، آن را دنبال می‌کردیم.

در نهایت این سؤال باقی است که چگونه می‌توان از پرخاشگری و خشونت پیشگیری کرد. اگر این فرض را بپذیریم که اکثر پرخاشگری‌ها ریشه در عوامل اجتماعی دارند، باید ابتدا به بستر اولیه و عوامل بوجود آورنده آن، توجه نمود. مسایل اقتصادی، بی‌نظمی‌های اجتماعی، چه در کانون خانواده و چه در جامعه، از جمله عواملی هستند که زمینه ساز نامطلوب این رفتارند. آشنایی به حدود و وظایف فردی در جامعه و احترام به نظرات مخالف، می‌تواند این تنش را تعدیل دهد. به نظر می‌رسد، باید قوانین اجتماعی، بر الگوهایی که جامعه آنها را فرسوده می‌پندارد و نمی‌تواند نیازهای فرهنگی را برآورده نماید، جایگزین گردد.

همچنین با تخلیه هیجانی (Catharsis) می‌توان به آرامش جامعه پرداخت، یعنی اگر جامعه بتواند با فراهم آوردن فرصتی، برای انسانهایی که همیشه در معرض تحریک قرار دارند، هیجانات آنان را تخلیه نماید، مطمئناً تمایل به پرخاشگری، تضعیف خواهد گردید. علی‌رغم آنکه فریود نیز این مسأله را تأیید نموده‌است، لکن در مواقعی ممکن است به علت عدم بکارگیری روش مطلوبی، مسأله تشدید گردد. بطور کلی در گروه‌های سنی، کودکان، جوانان و سالمندان، باید برای مهار کردن خشونت، مهارت‌های اجتماعی آنان را بالا برده و آن را آموزش داد. نظیر آموزش والدینی که فرزندان خود را تنبیه می‌کنند و یا اجرای جمعی نیروهایی مانند پلیس و ...

منابع

- ۱- سیاسی، علی اکبر، بحثی در باره پرخاشگری، خواندنیهای قرن، محمود طلوعی، تهران سال ۶۵.
- ۲- آرنت، هانا، خشونت، ترجمه فولادوند، تهران، سال ۱۳۵۹.

- ۳- آبروینک ام، زیتلین، آینده بنیانگذاران جامعه شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی، نشر قومس، تهران ۱۳۷۳.
- ۴- Kosemihal، تاریخ جامعه شناسی، ترجمه دکتر احدزر فروشان، انتشارات چهر، تبریز ۱۳۵۶.
- ۵- سیاسی، علی اکبر، نظریه های شخصیت، انتشارات کاوه، چاپ پنجم، تهران، سال ۱۳۷۱.
- ۶- کاپلان و سادوک، خلاصه روانپزشکی، ترجمه دکتر نصرت اله پورافکاری، تبریز، سال ۱۳۷۳.
- ۷- محسنی، منوچهر، جامعه شناسی عمومی، چاپ چهارم، انتشارات ظهوری، تهران، ۱۳۷۴.
- ۸- کاپلان و سادوک، نوروز و اختلالات شخصیت، ترجمه دکتر نصرت اله پورافکاری، تبریز، سال ۱۳۶۳.
- ۹- اگ برن و نیم کف، زمینه جامعه شناسی، اقتباسی دکتر آریان پور، انتشارات فرانکلن، تهران، سال ۱۳۴۲.
- ۱۰- شکویی، حسین، حاشیه نشینان شهری، انتشارات دانشگاه، تبریز، سال ۱۳۵۵.
- ۱۱- فروم، اریک، بنام زندگی، ترجمه اکبر تیریزی، انتشارات مروارید، تهران، سال ۶۱.

منابع برای مطالعه بیشتر

- ۱- باستید، و...، مسائل روان شناسی جمعی و روانشناسی اجتماعی، ترجمه دکتر علیمحمد، کاردان، انتشارات موسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۵.
- ۲- بیتیس دانیل، فرد پلاک، انسان شناسی فرهنگی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۵.
- ۳- رستزر، جرج، نظریه های جامعه شناسی، ترجمه غزوی زاده، احمد رضا، انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران، سال ۱۳۷۳.
- ۴- ستاری، جلال، زمینه فرهنگ مردم، نشر ویراستار، تهران، سال ۱۳۷۰.